

# بنیان های ویران خطابه محمد رضا نیکفر

## مقدمه

بر مقاله "[حقیقت و مرگ؛ به یاد اعدام‌شدگان دهه ۱۳۶۰](#)" آقای محمد رضا نیکفر آقای اکبر گنجی نقدی تحت عنوان "[جمهوری اسلامی: رژیم کشتار؟؟](#)" نوشت. سپس آقای نیکفر در مقاله "[مشکل گرفتاری در جبر گسل زندگی‌نامه‌ای؛ پاسخ به اکبر گنجی](#)" به آقای گنجی پاسخ گفت.

گنجی دو اشکال اساسی یا اصلی بر نیکفر آورد آورد. اول- روایت نیکفر از تاریخ دهه شصت کاملاً یک سویه و تحریف آمیز است. سرکوب های حکومت را تا حد اعلا بالا می برد و در برابر مخالفان را صرفاً گروهی دگراندیش و آزادیخواه و درستکار و وارد کننده روشنگری به ایران معرفی می کند. دوم- اصطلاح "رژیم کشتار" نادقیق یا فاقد ضوابط اصطلاح های علوم اجتماعی است. گنجی سپس با ذکر شواهد بسیار نشان می دهد که جمهوری اسلامی، نظام کشتار، با تعریف آقای نیکفر، نیست.

درباره اشکال یا نقد اول گنجی، یعنی روایت یک سویه و تحریف گرایانه نیکفر از تاریخ، من وارد بحث نمی شوم. برای این که از یک سو خود گنجی در نقدش به آقای نیکفر با ذکر شواهد بسیار از سازمان مجاهدین خلق این تحریف و یکسویه نگری را نشان داده ، و از سوی دیگر، آقای دکتر محمد سهیمی در مقاله "[آقای نیکفر، چه کسی خشونت را شروع کرد و چرا؟](#)" به اندازه کافی با استناد به اسناد گروه های مخالف (حزب دموکرات کردستان ایران، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، حزب رنجبران، و...) خشونت های آنان را نشان داده و توضیح کافی داده اند که به روایت خود آن گروه ها، آنان آغازگر خشونت و جنگ داخلی از ابتدای انقلاب بوده اند. و باز به روایت خودشان، پاره ای از آنها را به فرمان دولت های خونخواری چون دولت صدام حسین انجام می دادند.

به همین دلیل به عنوان فردی که رشته تحصیلی اش جامعه شناسی است و به تدریس جامعه شناسی اشتغال دارد، به نقد برخی از مبانی نظری آقای نیکفر، از جمله اصطلاح "رژیم کشتار"، می پردازم.

## نفی روش شناسی علوم اجتماعی

آقای نیکفر در مقاله اول نوشتند:

"دیدند که نیرویی ناراست، از ابتدا دروغگو و وعده‌شکن، نیرویی متکی بر جهل و دورویی و تعصب و کینه، نیرویی به غایت خودخواه و انحصارطلب قدرت را به دست گرفته است... حاکمان جدید جزمی‌اندیش‌ترین و به لحاظ قدر تاریخی آگاهی، ناآگاه‌ترین بخش جامعه ایران بودند".

و در پاسخ به نقد گنجی نوشته است:

"منطق بوروکراسی نظام، نه عقلانیت، بلکه غریزه قدرت است. کادرهای رژیم، هم‌قسمان یک باند تبهکار و یک فرقه متعصب‌اند".

اولاً: مطابق قاعده متدولوژی علوم اجتماعی، پیش فرض مفسر باید این باشد که رفتار مردم در کل عقلانی است و اکثر عاملان در اکثر اوقات عقلانی هستند، اما آنچه را یکی عقلانی می داند دیگری ممکن است عقلانی نداند، از این روی، تحلیل گر باید فرایندهای استدلالی مسبب اعمال آنها را کشف و بازسازی کند (اصل عقلانیت لاوچ و ویلیام دری). یا مطابق اصل انسانیت راجر گرنندی، دیگران قابل فهم اند، برای این که موجوداتی عقلانی هستند. پس آدمیان در کل و عموماً عقلانی عمل می کنند و به تعبیر پیتر وینچ، با انواع عقلانیت مواجه هستیم و رفتارهای دیگران را که با ما تفاوت دارند، نمی توان غیر عقلانی قلمداد کرد. و به گفته سعدی:

اگر از بسیط زمین عقل منهدم گردد خود گمان نبرد هیچ کس که نادان است

نیکفر حاکمان جدید را "نیروی متکی بر جهل" و "نا آگاه ترین بخش جامعه ایران" قلمداد می کند. از طرفند ابهام و ایهام استفاده می کند تا راه نقد مدعیات اش را ببندد. یعنی هر چه بگوئید، نیکفر خواهد گفت که منظورش چیز دیگری بوده است. ادعای او کدام است: حاکمان جدید گروهی "جاهل" بودند؟ یا پایگاه اجتماعی شان (اکثریت مردم ایران در آن زمان) "جاهل" بودند؟ هر دو مدعا قابل نقد است.

جاهل نامیدن اکثریت مردم ایران، اهانت به آنان و غیر دموکراتیک است. اما فعلاً این زاویه مد نظر من قرار ندارد. جاهل نامیدن اکثریت مردم ایران، یا هر جامعه دیگری، برخلاف متدولوژی علوم اجتماعی است (آرای پیتر وینچ را به یاد آورید).

جاهل نامیدن حاکمان جدید هم با همان مشکلات دست به گریبان است. نیکفر می گوید که آنان "نا آگاه ترین بخش جامعه ایران" بودند. آیا مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، دکتر بهشتی، دکتر ابوالحسن بنی صدر، مهندس عزت الله سبحانی، آیت الله طالقانی، آیت الله مطهری، سید محمد خاتمی، مهندس میر حسین موسوی، و... جاهل و "نا آگاه ترین بخش جامعه ایران" بودند؟ اگر این نوع افراد تحصیل کرده و مبارز "نا آگاه ترین بخش جامعه ایران" بودند، پس داوری نیکفر درباره 52 درصد بی سواد جامعه آن روز ایران چیست؟ مرتضی مطهری استاد دانشکده الهیات دانشگاه تهران بود و در سال 1354 جلساتی با شرکت اساتید فلسفه دانشگاه تهران درباره مقایسه فلسفه اسلامی و فلسفه غرب برگزار می کرد (جلد 9 و 10 مجموعه آثار مطهری، شرح مبسوط منظومه). با معیارهای امروزی، نظرات مطهری درباره فلسفه غرب چندان جدی به نظر نمی رسد. اما آن را با مباحثی که کل گروه های کمونیست در آن دوران مطرح می کردند، مقایسه کنید. قطعاً درک او از فلسفه غرب در آن دوران از همه گروه های سیاسی کمونیست مد نظر نیکفر و سازمانی که ایشان بدان دلبسته بود بالاتر بود.

نیکفر کافی است توضیح دهد که در مناظره ایدئولوژیک فرخ نگهدار، کیانوری، عبدالکریم سروش و مصباح یزدی؛ آیا فرخ نگهدار و کیانوری نمایندگان مدرنیته و روشنگری و عقلانیت بودند و سروش و مصباح یزدی نمادهای "انتقام تاریخی از مدرنیته"، ضد روشنگری و جهالت؟ آیا سطح علمی سروش از سطح علمی فرخ نگهدار (که نماینده شما بود)، پائین تر بود و هست؟

ادعای آقای نیکفر که این حاکمان جدید را جاهل و نا آگاه ترین بخش جامعه می داند، نه تنها با نظر جامعه شناسان هم خوانی ندارد بلکه با تجربه بشری که در این شعر عربی هم آمده نمی خواند: "ای ملامتگر هر کسی ادعای درستی عقل خود را دارد چنان که تو مدعی هستی و کیست که نادانی خود با خبر باشد".

ثانیاً: نیکفر مدعی است که "منطق بوروکراسی نظام، نه عقلانیت، بلکه غریزه قدرت است". فرض کنیم چنین باشد. بوروکراسی، به تعبیر وبر، نماد عقلانیت است. بوروکراتیزه کردن جوامع به معنای عقلانی کردن جوامع است. وبر می گوید: "طبیعتاً، بوروکراسی راهی "عقلانی" از حیات را ترویج می کند. اما مفهوم عقلانیت محتویات متفاوت دیگری را نیز در خود می گنجاند". جرج ریتزر بوروکراسی را قلب عقلانی سازی نظریه وبر اعلام کرده است: "وبر بوروکراسی را نه تنها ساختاری عقلانی، بلکه ساختاری قدرتمند می داند که بر افرادی که در آن کار می کنند و حتی مخدوم آن هستند نظارت زیادی اعمال می کند. آن ساختار نوعی قفس است که شیوه ای را که افراد فکر و عمل می کنند تغییر می دهد" (جرج ریتزر، مبانی نظریه جامعه شناختی معاصر و ریشه های کلاسیک آن، ص 87).

گویی اگر هدف دستگاه بوروکراسی یک نظام سیاسی کسب و حفظ قدرت باشد، آن بوروکراسی غیر عقلانی می شود. چرا؟ از سوی دیگر، "غریزه" را منطق نامیدن نیز پرسش برانگیز است.

ثالثاً: نیکفر باید توضیح دهد که چگونه "جاهل ترین" نیروی اجتماعی بر "آگاه ترین" نیروی اجتماعی پیروز شد؟ چگونه آنان که "می خواستند انتقام تاریخی خود را از مدرنیته بگیرند"، بر نیروهای چپ که "هر چه از فرهنگ روشنگری و تفکر انتقادی در کشور وجود دارد، در درجه نخست محصول کار آنهاست"؛ پیروز گردیدند؟ چگونه بیشتر این سازندگان روشنگری نه تنها مغلوب که سالها پیرو آن "جاهل ترین" شدند و در سرکوب مخالفان آن جاهلترین ها بر یکدیگر پیشی می گرفتند؟ چگونه 35 سال جهالت و مدرنیته سنتیزی دوام آورد و مولدان "همه فرهنگ روشنگری و تفکر انتقادی" در برابر "نظام کشتار" شکست خوردند؟ آیا نیکفر دوباره به دام سیاه- سفید سازی های زمان شاه نیفتاده است که می گفتند (و عمدتاً کمونیست ها، چون نیکفر اصل مبارزه پیش از انقلاب را کار آنان وانمود می کند) رژیم شاه هیچ کار درستی نکرده است؟ 35 سال حکومت جمهوری اسلامی را نیکفر به جهالت، دروغ گویی، خلف وعده، کشتار و... تقلیل می دهد. این نوع تحویل گرایی - تقلیل گرایی و یک دست کردن شعارگونه هم نیازمند تبیین است.

## "نظام کشتار"؟

آقای نیکفر در مقاله "حقیقت و مرگ" نوشته بود: "کشته شدگان، از آن روز اول گرفته تا روزهای خونین کهریزک و پس از آن، همه با احتیاط کشته شده اند، احتیاط نظام برای آنکه هیچ دگراندیشی ابراز وجود نکند. نظام، نظام کشتار است؛ کشتار عارضه آن نیست، نقص فنی آن نیست. مخالفت خود را در حدی فراتر از ستیزهای جناحی دستگاه ابراز کنید، تا منطق آن را بشناسید".

مدعای نیکفر این بود که اگر دگراندیشی ابراز وجود کند، منطق نظام کشتار به کار خواهد افتاد و او را خواهد کشت.

گنجی به دو دلیل با کاربرد اصطلاح "نظام کشتار" درباره جمهوری اسلامی مخالفت کرد. اول- روشن نبودن معنا و شاخص های مفهوم. دوم- شواهد فراوان ناقض مدعا. اما محمد رضا نیکفر در "مشکل گرفتاری در جبر گسل زندگی نامه ای" با تحریف مدعای گنجی، این دلایل را، دلایل گنجی قلمداد کرده است: "آنانی که در دهه نخست کشته شدند، تقصیر خودشان بود؛ پس از آن هم کسان زیادی کشته نشدند؛ رژیم‌هایی وجود دارند، از جمهوری اسلامی هم خونریزتر، پس اطلاق چنین عنوانی به رژیم ناشایست است".

آقای نیکفر چنان در این تحریف بی پروا عمل کرده که برای من با سابقه ذهنی ام از ایشان باور کردنی نبود. و چون یقین دارم بسیاری چون من این ادعای تحریف را به سختی بر می تابند، لذا ناگزیرم که تمام گفته های گنجی را که در نه مورد که ناقض خطابه نیکفر بود، بیاورم تا ابعاد تحریف روشن شود:

[الف- در کودتای اخیر مصر علیه مرسی در عرض چند روز- مطابق آمارهای دولت کودتا- بیش از هزار تن را کشته اند، اما به گفته مخالفان حدود 5 هزار تن کشته شده اند. گزارش 19 آگوست 2013 سازمان دیدبان حقوق بشر می گوید که این "[بدترین کشتار جمعی در تاریخ معاصر مصر](#)" است. آیا رژیم مصر "نظام کشتار" است؟ آیا در کل دوران 25 ساله رهبری علی خامنه ای 1000 تن از مخالفان سیاسی و عقیدتی/دگراندیشان را کشته اند؟

ب- رژیم های غیردموکراتیکی وجود دارند که هزاران تن از مخالفان/دگراندیشان را زندانی کرده اند. در کل 25 سال رهبری علی خامنه ای چه تعداد از مخالفان را زندانی کرده اند؟ به عنوان مثال، در دو دوره حاد 1378 و 1388 به سرعت چند هزار تن را بازداشت و به سرعت اکثر آنان را آزاد کردند. وقتی حادثه ای به وقوع می پیوندد، افراد حاضر در منطقه را بازداشت می کنند، حتی اگر طرف با دوست دختر خود قرار داشته باشد.

پ- صدها روشنفکر دگراندیش در داخل ایران در حال ابراز وجودند. آثارشان در رسانه ها و از طریق کتاب منتشر شده و می شود. آیا همه افرادی که در داخل ایران ابراز وجود می کنند، ابراز وجودشان(مخالفتشان) "از حد ستیزه های جناحی دستگاه فراتر" نمی رود؟ روشنفکر برجسته و سکولار- خشیایر دیهیمی- یکی از زندانیان سیاسی دهه شصت، حدود 150 کتاب به فارسی برگردانده و منتشر کرده است. تمامی آثار او، بدیل جمهوری اسلامی و ولایت فقیه هستند. چرا "منطق رژیم کشتار" در مورد او به کار نمی افتد و همچنان زنده است؟

ت- کتاب ها و مقاله های نظریه پرداز "نظام کشتار"- یعنی جناب نیکفر- در همین "نظام کشتار" منتشر شده است. آیا آن آثار در حد نزاع های جناح های حکومت بوده یا از آنها فراتر رفته است؟ کتاب خوب **خشونت، حقوق بشر، جامعه مدنی** (طرح نشر نو، ۱۳۷۸) و از آن بسیار دگراندیشانه تر، یعنی کتاب **شگردها، امکانات و محدودیتهای بحث با بنیادگرایان. درآمدی بر روشنگری** (طرح نشر نو، ۱۳۸۰) را "نظام کشتار" نه تنها اجازه نشر داده، بلکه به آن کاغذ و فیلم و زینک دولتی اختصاص داده است(البته به ناشر نه مولف و مترجم). روشنفکر سکولار و بسیار تأثیرگذار دیگر- حسین بشیریه- را در نظر بگیرید. آثار سراسر دگراندیشانه و عمیق او در همین "نظام کشتار" منتشر شد.

ث- آرش نراقی بیانیه های زیادی علیه جمهوری اسلامی امضا کرده است. علیه ولایت فقیه در دانشگاه سخنرانی و منتشر کرده است. بیانیه مرگ جمهوری اسلامی را نوشته و امضا کرده است. در اعتصاب غذای مقابل سازمان ملل هم شرکت داشته و سخنرانی کرده است. از بهائیان همیشه دفاع کرده و در کنفرانس آنها شرکت کرده است. همجنس گرایی را نه تنها اخلاقا قابل دفاع دانسته که آن را با قرآن هم سازگار کرده است. همه این فعالیت ها هم علنی بوده و "نظام کشتار" از آنها با خبر است. با این همه، در دوران پس از جنبش سبز و دوران احمدی نژاد، چهار کتاب **آینه جان** (چاپ اول زمستان 88)، **درباره عشق**، شامل "در فضیلت عشق اروتیک" (چاپ اول 1390)، **حدیث حاضر و غایب** (چاپ اول 1390) و **اخلاق حقوق بشر** (چاپ اول 1388) را در جمهوری اسلامی منتشر کرده است. نکته جالب درباره کتاب آخر این است که حاوی مقاله هایی در دفاع از دخالت بشردوستانه است. مجله های داخل کشور نیز دائما مقاله های او را منتشر کرده و یا با او مصاحبه می کنند. عکس اش را هم روی جلد مجله کار می کنند. آرش نراقی فقط یک نمونه است.

ج- آیت الله خامنه ای به شدت مخالف "لیبرال دموکراسی" بوده و صدها بار آن را نقد و رد کرده است. با این همه، آثار اکثر متفکران بزرگ لیبرال به فارسی ترجمه و انتشار یافته است: کارل پوپر (**جامعه باز و دشمنانش**، و....)، فون هایک (**راه بردگی، قانون قانون گذاری و...**)، جان راولز (**نظریه عدالت، عدالت انصافی، قانون مردمان و...**)، آیزیا برلین (**چهار مقاله درباره آزادی، آزادی و خیانت به آزادی، ریشه های رومانتیسم، مجوس شمال، کارل مارکس، سرشت تلخ آدمی و...**)، آمارتیاسن (**اخلاق و اقتصاد، برابری و آزادی، توسعه یعنی آزادی، اندیشه عدالت، هویت و خشونت و...**)، ریچارد رورتی، مارتا نسبام، هیلری پاتنام، جان لاک، میلتون فریدمن، و ده ها لیبرال دیگر.

فقط لیبرال ها نیستند، بسیاری از آثار مارکسیست ها (از مارکس و انگلس و پولانزاس و آلتوسر و هابسبام گرفته تا بقیه) ترجمه و منتشر شده و می شوند. آثار الحادی بسیاری در این 34 سال با مجوز وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و با کاغذ و فیلم و زینک دولتی منتشر شده و می شود. رمان ها را در نظر بگیرید، آنها "جهان های بدیل" جمهوری اسلامی خلق می کنند. آیا آنها دگراندیشانه نیستند؟

چ- فیلم سازان بسیاری در ایران در حال ساختن فیلم های دگراندیشانه اند که فیلم هایشان جوایز بین المللی بسیاری کسب کرده اند. از جمله فیلم اصغر فرهادی که موفق به دریافت جایزه اسکار و چندین جایزه بین المللی دیگر شد.

ح- آیا جامعه مدنی ایران همانند جامعه دوران هیتلر، استالین، موسولینی، فرانکو و... است؟ آیا هیچ صدای مخالف/دگراندیشانه به گوش نمی رسد، مگر آن که در چارچوب نزاع های جناح های درون حکومتی باشد؟ آیا به محض نوشتن علیه علی خامنه ای او را کشته و "منطق رژیم" را عیان می سازند؟ هزاران شاهد و قرینه این مدعا را ابطال می کنند.

خ- در خصوص نظام سیاسی هم باید به تفاوت های ناقض مدعا توجه کرد. آیا بین دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، سید محمد خاتمی، محمود احمدی نژاد و حسن روحانی هیچ تفاوتی از جهت نحوه

برخورد با مخالفان و دگراندیشان و سرکوب آنان وجود ندارد؟ تحلیل گر با چه توجیهی می تواند همه را با یک چشم و دیده تماشا کند؟ (نگاه کنید به مقاله "[ترور بهائیان و حمله به اشرف از منظری دیگر](#)")].

آقای نیکفر شما حق دارید دلایل گنجی را رد کنید، اما حق ندارید نظر او را تحریف کنید. این شیوه عمل سیاست کاران است و کسانی که قصد پلمیک دارند نه شیوه کار اهل تحقیق و نظر.

## عقب نشینی اما نه صادقانه

نیکفر در پاسخ به نقد گنجی یک گام عقب نشینی کرد و ادعای جدیدی درباره "نظام کشتار" مطرح کرد. او گفت رژیم کشتار "یک مفهوم نظری در دسته‌بندی نظام‌های سیاسی در سیاست‌شناسی نیست. **عنوانی است توصیفی و خطابی**".

سپس 3 دلیل برای توجیه اطلاق عنوان "توصیفی و خطابی" رژیم کشتار بر جمهوری اسلامی ذکر کرد:

1. [الهیات سیاسی‌ای که دستگاه نظری حکومت اسلامی را می‌سازد، ایدئولوژی‌ای مرگ‌آور است. مبنای آن انطباق‌دهی تفکیک خودی - غیر خودی به تفکیک مؤمن - کافر است و کافر، از آن دید الهیاتی، شیطانی است و باید به درک واصل شود. اگر رژیم رعایت می‌کند و کم آدم می‌کشد (چیزی که در دوره خامنه‌ای اتفاق می‌افتد و گنجی آن را برجسته می‌کند) به اقتضای شرایط و رعایت مصلحت است.

2. اقتصاد سیاسی رژیم مبتنی بر تفکیک طبقاتی‌ای نیست که در جریان تکاملی طبیعی در چارچوب ایرانی سرمایه‌داری رخ داده باشد. فرادستان با رانت‌خواری فرادست شده‌اند. بند ناف آنها به بخش نظامی-امنیتی بند است. سرمایه‌داری جمهوری اسلامی سرمایه‌داری نظامی-مافیایی است.

3. منطق بوروکراسی نظام، نه عقلانیت، بلکه غریزه قدرت است. کادرهای رژیم، هم‌قسمان یک باند تبهکار و یک فرقه متعصب‌اند].

اینک ارتباط منطقی ادله او را با اصل مدعا در نظر بگیریم که آیا از این مقدمات می توان به آن نتیجه دست یافت؟

الف- الهیات سیاسی که غیرخودی‌ها را کافر/شیطان می‌سازد که باید به درک واصل شوند.

گنجی در نقدش شواهد بسیاری در رد این ادعا و کلیت گویی این چینی را از عملکرد 25 سال اخیر حکومت در برابر نیکفر قرار داد. و نشان داد که این حکم در این کلیتش همیشه درست نبوده است.

نیکفر پاسخ داد: "**اگر رژیم رعایت می‌کند و کم آدم می‌کشد به اقتضای شرایط و رعایت مصلحت است**".

بدین ترتیب نیکفر مدعای اصلی "منطق نظام کشتار" را که ابراز دگراندیشی همانا و کشته شدن توسط رژیم همان را پس می‌گیرد. یعنی این اصطلاح حتی "**توصیفی**" نیست، بلکه صرفاً "**خطابی**" است. یعنی، چون رژیم به مقتضای شرایط و رعایت مصلحت کم آدم می‌کشد، عنوان "رژیم کشتار" واقعاً توصیف

وضعیت این رژیم نیست. به دیگر سخن، چون ما از این رژیم نفرت داریم، یا منافع ما ایجاب می کند، مجازیم آن را "رژیم کشتار" خطاب کنید. بدین سان "خطابه" جای "توضیف" و "تبیین" را گرفته است.

نگاه دیگری به استدلال اول نیکفر بیندازید. حقیقت آن است که هیچ استدلالی وجود ندارد. مدعی کم دامنه اول (ابراز دگراندیشی مساوی است با کشته شدن) به مدعی پردامنه دوم تبدیل شده است. مدعی آن که رژیم غیر خودی ها را کافر و شیطان نامیده و به درک واصل می کند. این مدعا:

اولاً: نسبت به مدعی اول پردامنه تر است، برای این که همه غیر خودی ها، لزوماً "دگراندیش" نیستند. آیت الله منتظری شاهد گویایی است. او یکی از غیر خودی های جمهوری اسلامی شد. اما نیکفر در مقاله اول می نالد که چرا "آیت الله منتظری به مقام قهرمان آزادی رسیده"، او فقط آدمی بود که "دلش به رحم آمده بود"، اما خودش دگراندیش نبود و "فکر او بسی دور بود از این که به رسمیت بشناسد حق مخالفت را، حق دگراندیشی را، حق که قربانیان بر بنیاد آن به مقابله با رژیم برخاسته بودند".

پس همه غیر خودی ها، مطابق تعریف نیکفر، دگراندیش و آزادیخواه نیستند. آیت الله صانعی و آیت الله بیات و آیت الله دستغیب نیز اینک "غیر خودی" شده اند، اما مطابق تعریف آقای نیکفر، دگراندیش و آزادیخواه نیستند.

ثانیاً: مدعی پردامنه دوم (کشتار غیر خودی ها) کاذب تر از مدعی کم دامنه اول (کشتن دگراندیشان) است. نیکفر می گوید این "عنوانی توصیفی و خطابی" است. اما حقیقت این است که این مدعا توصیف واقعیات ایران نیست. یعنی رژیم غیر خودی ها را به درک واصل نمی کند. اتفاقاً در همین روزها رئیس سابق دانشگاه علامه طباطبایی، موسوی و کربوبی را "محارب" خوانده و امام جمعه مشهد همه آنان را "باغی" نامیده است. اما نه او و نه مقام دیگری مدعی فرستادن آن دو بزرگوار به درک نشده است، بلکه این یاوه گویی ها واکنش به فشار اجتماعی برای آزادی و رفع حصر است.

هر مدعایی باید نقد پذیر باشد. گزاره "همه گربه ها سفید رنگ هستند"، با نشان دادن یک گربه غیر سفید ابطال می شود. هزاران هزار غیر خودی در ایران زندگی کرده و در حال فعالیت هستند، یعنی رژیم همه آنان را به درک واصل نکرده است. بدین ترتیب آقای نیکفر نمی تواند با یک مدعی کاذب بزرگ، مدعی کاذب دیگری را مدلل سازد (آقای نیکفر گفته اند "دلیل های من" اینها هستند). این دلیل نیست، توصیف واقعیات هم نیست، همان "خطابه" است که آقای نیکفر خود گوشزد کرده اند. یعنی بالای منبر رفتن و مانند خطبا سخن گفتن و برای خوش آیند شنوندگان هر سخنی را هر چه قدر هم نادرست باشد، بیان کردن.

ب- طبقه حاکمه رانت خوار است و سرمایه داری اش، "سرمایه داری نظامی- مافیایی است". این مدعا چه ارتباطی با به کار افتادن منطق کشتار به صرف ابراز دگراندیشی دارد؟ استدلال را ببینید:

مقدمه: "رژیم سرمایه داری نظامی- مافیایی است". نتیجه: هرکس ابراز دگراندیشی کند، کشته خواهد شد. این عنوان خطابی (رژیم کشتار) چگونه از آن گزاره توصیفی (به شرط صدق) استنتاج شده یا می شود؟ شاید منافع و دوام "رژیم سرمایه داری نظامی- مافیایی" مستلزم عدم کشتار باشد. سرکوب جنبش سبز در طول حداقل 8 ماه را با سرکوب یک ماهه کودتای مصر مقایسه کنید (که بسیاری از همفکران و دوستان

شما از آن دفاع کردند). نظامیان مصر چند هزار نفر را در عرض چند روز کشتند، اما سازمان سرکوب "رژیم سرمایه داری نظامی- مافیایی" جهد بلیغی به خرج داد که تا جایی که می تواند، نکشد. به همین دلیل مطابق ادعای مخالفان جمهوری اسلامی حدود 80- 70 نفر کشته شده اند و مطابق آمار رژیم، 33 تن که 16 تن از آنان بسیجیان بوده اند.

پ- "کادرهای رژیم هم قسماً یک باند تبه کار و یک فرقه متعصب اند". فرض کنیم این مدعا را بتوان به دقت و با شواهد قوی تثبیت کرد، این نتیجه خطابی که ابراز دگراندیشی کشته شدن را به دنبال دارد، چگونه از آن مدعا استنتاج می شود.

درست است که ویتگنشتاین گفته که معنا چیزی جز "کاربرد" نیست. آقای نیکفر هم حق دارند اصطلاح "رژیم کشتار" را بسازند. اما اولاً: باید دقیقاً روشن سازد که "رژیم کشتار" را به چه معنایی به کار می برد؟ ثانیاً: آیا کاربرد یاد شده موجه است یا ناموجه؟ ثالثاً: دلایل این که رژیم سیاسی خاصی (مثلاً جمهوری اسلامی) مصداق این اصطلاح است چیست؟ رابعاً: شواهد فراوان خلاف این ادعا را چگونه تفسیر می کنند؟ شواهد فراوانی را که در قلمروهای مختلف می توان نشان داد که ابراز دگراندیشی صورت گرفته و می گیرد و ابراز کننده توسط رژیم کشته نمی شود و رژیم غیر خودی ها را به درک واصل نمی کند.

## تراژدی خشونت های دهه شصت؟

نیکفر به تراژدی نامیدن خشونت های دهه شصت توسط گنجی اعتراض دارد. او در پاسخ گنجی می گوید:

"عنوان "تراژدی" برای این خشونت ها مناسب نیست. تراژدی آنجایی است که دو نیروی راستکار با هم درگیر شوند، و عمدی و تقصیری در کار نباشد. در مورد خشونت های انقلاب ایران چنین نیست. از همان راهپیمایی های انقلاب انحصارطلبی "حزب فقط حزب الله" شروع شد و انحصارطلبی نیروی حاکم فقط یک راه در برابر هر نیروی دگراندیش، چه مذهبی و چه غیر مذهبی می گذاشت: خفقان گرفتن، در حد نبودن".

اولاً: چرا تعریف نیکفر از تراژدی باید درست باشد؟ مگر- مطابق ویتگنشتاین دوم- معنا چیزی جز "کاربرد" است؟ آیا همه، تراژدی را به معنای مد نظر نیکفر به کار برده اند؟ آیا شکسپیر تراژدی را به همان معنایی به کار برده که نیکفر به کار برده است؟ به هشت کتاب زیر بنگرید که برخلاف نیکفر رفته اند:

[تراژدی ویتنام](#) ، [تراژدی ویتنام: تحلیل یک مامور ویتنام جنوبی](#) ، [طرح ریزی یک تراژدی: آمریکایی کردن جنگ در ویتنام](#) ، [تراژدی آمریکایی: کندی، جانسون، و ریشه های جنگ ویتنام](#) ، [تراژدی آزادسازی، تاریخ انقلاب چین 57- 1945](#) ، [تراژدی تمپلارها، ظهور و سقوط دولت های صلیبی، تصاویر بوستون و گفته ها درباره تراژدی ماراتن 22 آوریل 2013](#) ، [هوکاست: تراژدی یهودی](#) .

آیا دو تروریست بوستون راستکار بودند؟ آیا هیچ عمدی و تقصیری نداشتند؟ آیا نازی ها راستکار بودند و هیچ عمدی و قصدی نداشتند؟ نکند کلیه نویسندگان جهان مکلفند که کلمات را به معنایی به کار برند، که آقای نیکفر به کار می برند؟ آیا این نشانه "انحصارگرایی" پایدار نیست؟ اتفاقاً جامعه شناس مارکسیست

اول انقلاب و لیبرال امروز، دکتر علی میرسپاسی، در کتاب ارزشمند **تأملی در مدرنیته ایرانی**، تیتراژدی چپ ایرانی" را برای فصل ششم کتابش برگزیده است.

ثانیاً: نیکفر در دو مقاله اش مخالفان را گروه های راستکار، آزادیخواه، دگراندیش، و... وانمود کرده و حاکمان جدید را ناراستکار، دروغ گو، انحصار طلب، و... جلوه داده است. مدعای او از هر دو سو کاذب است. در هیچ یک از طرفین، نیروها سراسر یک دست نبودند. مخالفان هم آن گونه که نیکفر می گوید نبودند. آیا سازمان مجاهدین خلق، پیکار، حزب دموکرات کردستان، چریکهای فدایی خلق، و... انحصار طلب نبودند؟ آیا همه راستکار بودند؟ آیا سرقت اتومبیل مردم عادی در خیابان ها از قبل از انقلاب، نشانه راستکاری است؟ آیا سرقت بانک ها (قبل و بعد از انقلاب) نشانه راستکاری است؟

ثالثاً: دیدگاه نیکفر نه تنها "انحصارطلبانه" بلکه بسیار "تنگ نظرانه" است. گویی "خشونت های دهه شصت" فقط ناظر به نیروهای درگیر است. مادر بهکیش در کجا قرار دارد؟ مادر حمید رضا جلایی پور در جای داستان قرار دارد؟ دو فرزندش را سازمان مجاهدین خلق کشت و دو فرزند دیگرش هم در جبهه های جنگ کشته شدند (شاید آنها هم در جبهه ها جزو همان 69 هزار نفری باشند که سازمان مجاهدین خلق مدعی است که کشته است). دهه شصت برای ده ها هزار تن چون این دو، "تراژدی" بود. طرفین بی رحمانه یکدیگر را کشتند. کشته شدگان طرفدار نظام به دست مخالفین هم چون قربانیان نظام دارای پدر، مادر، خواهر، برادر، همسر و فرزند بودند. گنجی این تراژدی را می بیند و نیکفر **انحصارطلبانه و تنگ نظرانه** نمی خواهد آن را ببیند.

## سخن پایانی

نیکفر اگر بخواد "رژیم کشتار" را در حد یک "خطابه" نگاه دارد، با مشکل چندانی سر و کار نخواهد داشت. اما اگر آن را عنوانی "توصیفی" به شمار آورد، باید "رژیم کشتار" را از نو بازسازی کند. منتها ابتدا باید بگوید که این اصطلاح را دقیقاً به چه معنایی به کار می برد؟ شاخص های این نظریه کدامند؟ یعنی بگوید اگر رژیمی دارای این 4 یا 5 یا 6 ویژگی بود، "رژیم کشتار" است.

شلختگی در کاربرد مفاهیم، در علوم اجتماعی پذیرفتنی نیست. نیکفر با همه مفاهیم چنین کرده است. دگراندیش هم نزد او چنین است. مثلاً او سارقان اتومبیل ها و سارقان بانک ها را دگراندیش می نامد. یا جاسوس دشمن متجاوز (رژیم عراق) را دگراندیش می خواند. یا تروریست را دگراندیش می نامد.

اگر به نقد دیدگاه های او بروید، شما را طرفدار جمهوری اسلامی و "رانت خوار مستقیم و غیر مستقیم" آن وانمود خواهد کرد. شیوه نادرست نیکفر مانند فرض زیر است:

فرض کنید فردی مدعی شود که جمهوری اسلامی در دهه شصت 50 میلیون نفر را کشته است. ناقد به او یادآور می شود که، اولاً: ایران در دهه شصت 50 میلیون تن جمعیت نداشته است. ثانیاً: جمهوری اسلامی مثلاً 10 یا 20 هزار نفر را کشته است. به ناقد گفته می شود: تو طرفدار جمهوری اسلامی و "رانت خوار مستقیم و غیر مستقیم" آن رژیم هستی. این ادبیات ما را دوباره به دهه 40 و 50 باز می گرداند. اگر کسی بگوید جمهوری اسلامی یک رژیم دیکتاتوری سرکوبگر است، اما "رژیم کشتار" به معنای مورد نظر

نیکفر نیست، نه روایت جمهوری اسلامی را تکرار کرده است و نه "رانت خوار مستقیم و غیر مستقیم" آن رژیم است.

آقای نیکفر باید تکلیف آن 71 هزار نفری را که سازمان مجاهدین خلق مدعی است کشته ، معین کند. آیا آنها انسان نبودند؟ همین طور افرادی که به دست گروه های کمونیست کشته شدند. در سرکوبگری جمهوری اسلامی و دیکتاتوری ان شک و تردیدی وجود ندارد. اما اقدامات گروه های کمونیست را نمی توان آزادی خواهی و دگراندیشی و روشنگری قلمداد کرد. آیا کار کردن به استخبارات رژیم صدام حسین و پول گرفتن از آنان دگراندیشی بود؟

کسی ستم و کشتار جمهوری اسلامی را انکار نمی کند یا خیال کاستن زشتی آن را ندارد اما نوشته یک محقق مدعی فلسفه، خطابه یک منبری یا آژیتاسیون یک سیاسی به دنبال مراد یا در اندیشه تهییج مردم نیست. گفته اند که رژیم های دیکتاتوری مخالفانشان را هم مانند خودشان می کنند. خامنه ای هم خطیب است، اگر مخالفان نیز قصد دارند مانند او به منبر رفته و خطبه بخوانند، حداقل کمتر از او تهمت بزنند و هتاکی کنند.